

2150

**Essential
words for the
SAT**



978-600-6733-88-3	:	شابک
□ ۵۳۰۲۸۷۳	:	شماره کتابشناسی ملی
2150 essential words for the SAT/ Seyyed Sobhan Fatemi.	:	عنوان و نام پدیدآور
تهران: هدف نوین □، ۱۳۹۷ = ۲۰۱۸ م.	:	مشخصات نشر
۶۵۸ ص. □؛ ۲۲ × ۲۹ س.م.	:	مشخصات ظاهری
انگلیسی.	:	یادداشت
Two thousand and one hundred fifty essential words for the SAT	:	عنوان گسترده
تو تاوزند وان هاندرد فیفتی...	:	آوانویسی عنوان
زبان انگلیسی -- واژگان -- راهنمای آموزشی	:	موضوع
English language -- Vocabulary -- Study and teaching	:	موضوع
زبان انگلیسی -- راهنمای آموزشی -- فارسی‌زبانان	:	موضوع
English language -- Study and teaching -- Persian speakers	:	موضوع
□ فا ۴۲۸/۲	:	زده بندی دیویی
PE۱۴۴۹/ف۲ت۹ ۱۳۹۷	:	زده بندی کنگره
فاطمی، سیدسبحان، ۱۳۷۰ -	:	سرشناسه
, Seyyed SobhanFatemi	:	
فیفا	:	وضعیت فهرست نویسی



2150 Essential Words for the SAT

مترجم و گردآورنده: سید سبحان فاطمی

نوبت و سال چاپ: دوم سال ۹۸

قطع و تیراژ: رحلی، ۲۰۰۰

چاپ و صحافی: هدف نوین

آدرس: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه قدیری، پلاک ۱۲

تلفن: ۶۶۴۰۰۰۷۰

WWW.hadafnovin.com

Contents

Word List 1

ABATE-ACUITY 11

Word List 3

ALLEVIATE-ANOMALOUS 39

Word List 4

ANOMALY-ARTICULATE 53

Word List 5

ARTIFACT-AVALANCHE 69

Word List 6

AVARICE-BLARE 83

Word List 7

BLASÉ-CACOPHONOUS 99

Word List 8

CAJOLE-CHARY 115

Word List 9

CHASTEN-COMEUPPANCE 131

Word List 10

COMMANDEER-CONFOUND 147

Word List 11

CONFRONTATION-CORROSIVE 163

Word List 12

COSMOPOLITAN-DEFIANCE 181

Word List 13

DEFINITION-DETRIMENTAL 195

Word List 14

DEVIATE-DISENGAGE 209

Word List 15

DISGRUNTLE-DUTIFUL 223

Word List 16

WARF–ENGAGE 239

Word List 17

ENGAGING–EXECRABLE 255

Word List 18

EXECUTE–FALTER 269

Word List 19

FANATICISM–FORENSIC 285

Word List 20

FORESHADOW–GERMINAL 299

Word List 21

GERMINATE–HOMAGE 315

Word List 22

HOMOGENEOUS–IMPLEMENT 331

Word List 23

IMPLICATE–INDICES 347

Word List 24

INDIFFERENT–INSOLVENT 363

Word List 25

INSTIGATE–JARGON 377

Word List 26

JEOPARDIZE–MAGNANIMOUS 393

Word List 27

MAGNATE–MISAPPREHENSION 411

Word List 28

MISCELLANY–NEOPHYTE 425

Word List 29

NEPOTISM–OPUS 439

Word List 30

ORACULAR–PATHETIC 453

Word List 31

PATHOLOGICAL–PLATITUDE 467

Word List 32

PLAUSIBLE–PRETENTIOUS 481

Word List 33

PRETEXT–PRUDENT 495

Word List 34

PRUNE–REBUKE 509

Word List 35

REBUTTAL–RENOUNCE 523

Word List 36

RENOVATE–RETROGRADE 537

Word List 37

RETROSPECTIVE–SEDTARY 551

Word List 38

SEDITION–SPORADIC 565

Word List 39

SPURIOUS–SUCCINCT 579

Word List 40

SUCCUMB–TERMINOLOGY 593

Word List 41

TERRESTRIAL–ULTERIOR 607

Word List 42

VERNACULAR–ZEALOT 631

Canfused Words

+ 150 IDIOMATIC EXPRESSIONS 631



برای مادرم

«صمد بهرنگی»

بالاخره در زندگی هر آدمی یک نفر پیدا می‌شود که بی مقدمه آمده، مدتی مانده، قدمی زده و بعد اما بی‌هوا غیبتش زده و رفته!

آمدن و ماندن و رفتن آدم‌ها مهم نیست؛

اینکه بعد از روزی روزگاری، در جمعی حرفی از تو به میان بیاید آن شخص چگونه توصیفات می‌کند مهم است؛

اینکه بعد از گذشت چند سال، چه ذهنیتی از هم دارید مهم است؛

اینکه آن ذهنیت مثبت است یا منفی؛

اینکه تو را چطور آدمی شناخته، مهم است؛ منطقی هستی و می‌شود روی دوستی‌ات حساب کرد؟

می‌گویند دوست خوبی بودی برایش یا مهمترین اشتباه زندگی‌اش شدی...؟

اینکه خاطرات خوبی از تو دارد یا نه برعکس اینکه رویایی شدی برای زندگی‌اش یا نه درسی شدی برای زندگی...؟

به گمانم ذهنیتی که آدم‌ها از خود برای هم به یادگار می‌گذارند از همه چیز بیشتر اهمیت دارد و گر نه همه آمده‌اند که یک روز بروند... ..

بی‌شک یادگیری زبان انگلیسی در این روزها امری بدیهی است و اکثر افراد به این جهت اقدام به یادگیری آن می‌کنند. امروز دیگر دنیای ارتباطات است، دنیایی است که فرد باید بتواند با دیگران ارتباط برقرار کند و این امر مستلزم یادگیری زبان انگلیسی است و بدون یادگیری واژگان استاندارد غیر ممکن بوده و باید بتواند هرچه بیشتر و بیشتر واژه یاد بگیرد و از آنها استفاده کند. **اس‌ای‌تی** (به انگلیسی: **SAT**) که مخفف **Scholastic Aptitude Test** (آزمون استعداد تحصیلی) است، یکی از دو امتحان استاندارد برای ورود به دانشگاه در آمریکا بوده و توسط شرکت کالج برد (به انگلیسی: **College Board**) که شرکتی غیردولتی است، مدیریت می‌شود. امتحان شامل ۳ قسمت ریاضی، درک مطلب و انشا است که هر کدام نمره‌ای بین ۲۰۰ تا ۸۰۰ دارند. در آخر نمره ۳ امتحان را با هم جمع می‌کنند. حال، به این دلیل انتشارات بارونز اقدام به تهیه کتابی نموده است که این سه مواد آزمون در آن گنجانده شده است.

کتابی که پیش روی شماست حاصل یک سال پژوهش و جمع‌آوری ۲۱۵۷ واژه پرکاربرد از کتاب **Barron's SAT, 29th Edition** است تا شما خوانندگان گرامی هرچه بیشتر با واژگان استاندارد آشنایی پیدا کرده و بتوانید مشکلات خود را در یادگیری زبان حل کنید. نهایت تلاش خود را کرده‌ایم تا این کتاب از کتاب‌های واژگان دیگر متفاوت‌تر بوده و بتوانیم مشکلات زبان‌آموزان در فرایند یادگیری واژگان را بهبود ببخشیم.

مواردی که این کتاب را از دیگر کتاب‌های واژگان متمایز می‌کند وجود مترادف، متضاد، کلمات هم‌خانواده، ترجمه دقیق واژگان و جملاتی است که به همراه هر واژه ارائه شده است. به علاوه در آخر کتاب لیست واژگانی ارائه شده که به لحاظ الفبایی به همدیگر نزدیک بوده و همچنین ۱۵۰ عبارت اصطلاحی نیز پس از آن آورده شده تا شما با عبارات اصطلاحی نیز آشنا شوید.

در آخر از آقایان احسان جعفری نژاد، سعید عباسی، یونس زینلی و خانم ملانی تشکر می‌کنم که بنده را در ترجمه و آماده‌سازی این کتاب یاری نمودند.

Pronunciation guide: Pronunciation is shown using the International Phonetic Alphabet (IPA)

Consonants	
Symbol	Keyword
p	pen
b	back
t	ten
d	day
k	key
g	get
f	fat
v	view
θ	thing
ð	then
s	soon
z	zero
ʃ	ship
ʒ	Pleasure
h	hot
x	loch
tʃ	cheer
dʒ	Jump
m	sum
n	sun
ŋ	sung
w	wet
l	let
r	red
j	yet

Vowels		
	Symbol	Keyword
	ɪ	bit
	e	bed
	æ	cat
	ɒ	dog (British English)
	ʌ	cut
	ʊ	Put
	ə	about
	i	happy
	u	actuality
	i:	sheep
	ɑ:	father
	ɒ:	dog (American English)
	ɔ:	Four
	u:	boot
	ɜ:	bird
	eɪ	make
	aɪ	lie
	ɔɪ	boy
	əʊ	note (British English)
	oʊ	note (American English)
	aʊ	Now
	ɪə	Real
	eə	hair (British English)
	ʊə	pure (British English)
	iə	peculiar

Abbreviations

adj	adjective		phr v	phrasal verb
			prep	preposition
adv	adverb		vi	intransitive verb
etc	et cetera		vt	transitive verb
n	noun		[P]	plural
conj	conjunction		[U]	uncountable

Special Signs

§	separates British and American pronunciations: British on the left, American on the right
/ ' /	shows main stress
/ , /	shows secondary stress
/ ◀ /	shows stress shift
SYN	Synonym
OPP	opposite / antonym



Word List 1

Abate-Acuity

Word List 1 »»» abate–acuity

<p>■ 1) abate /ə'beɪt/ vi SYN: subside, die away, die down, die out, drop away OPP: extend, expand, develop</p> <p>word family: abate vt</p> <p>(2) کاهش دادن، کردن (۳) [حقوق] [دعوا] خاتمه دادن به، برطرف کردن</p> <p>abatement n</p> <p>کاهش، فروکش</p> <p>Example: Rather than leaving immediately, they waited for the storm to abate. آنها به جای ترک فوری، منتظر کاهش توفان شدند.</p>	<p>to become less strong or decrease.</p>	<p>(۱) (توفان، سیل، درد) فروکش کردن، کاهش یافتن</p>
<p>■ 2) abbreviate /ə'brɪ:vɪeɪt/ vt SYN: shorten, reduce, cut, cut down, cut short OPP: expand, extend, increase</p> <p>word family: abbreviate vt</p> <p>(۲) مخفف کردن، به اختصار نوشتن</p> <p>abbreviate to</p> <p>خلاصه کردن به صورت</p> <p>abbreviated adj</p> <p>کوتاه‌شده، خلاصه‌شده، ملخص</p> <p>abbreviation n</p> <p>(۱) اختصار (۲) علامت اختصاری، کوتاه‌نوشت</p> <p>Example: The solution is to abbreviate, contract and condense. راه حل این مسئله، اختصار، کوتاه‌سازی و خلاصه کردن است.</p>	<p>to make a word or expression shorter by not including letters or using only the first letter of each word.</p>	<p>(۱) (کلمه، اسم، عنوان) مختصر کردن، کوتاه کردن</p>
<p>■ 3) abdicate /'æbdɪkeɪt/ vt SYN: renounce, forgo, relinquish OPP: keep</p> <p>word family: abdicate vt, vi</p> <p>(۲) vt [مسئولیت] سلب کردن از، از عهده خود برداشتن (۳) صرف‌نظر کردن از، دست برداشتن از</p> <p>(۴) vi از سلطنت کناره‌گیری کردن</p> <p>abdication n</p> <p>(۱) [سلطنت] کناره‌گیری (۲) [مسئولیت] سلب</p> <p>Example: When Edward VIII abdicated the British throne to marry the woman he loved, he surprised the entire world. هنگامی که ادوارد سوم به خاطر دل‌باختگی و ازدواج با زنی از تخت سلطنت بریتانیا کناره‌گیری کرد، کل دنیا را حیرت‌زده نمود.</p>	<p>to give up the position of being king or queen.</p>	<p>(۱) [سلطنت] کناره‌گیری کردن از، استعفا دادن از</p>

<p>■ 4) abduction /əbˈdʌkʃən/ <i>n</i> SYN: kidnapping, kidnap</p> <p>word family: abduct <i>vt</i></p> <p>[آدم] دزدیدن، ربودن</p> <p>Example: The movie Ransom describes the attempts to rescue a multimillionaire's son after the child's abduction by kidnappers.</p> <p>در پی ربوده شدن پسر میلیاردر توسط بچه‌دزدها، فیلمی تحت عنوان آزادی به تشریح تلاش‌های انجام شده برای نجات آن پسر می‌پردازد.</p>	<p>the action of taking someone away by force.</p>	<p>آدم‌ربایی، آدم‌دزدی</p>
<p>■ 5) aberrant /'æbərənt, ə'berənt/ <i>adj</i> SYN: deviant, deviating, divergent OPP: usual, normal</p> <p>word family: aberration <i>n</i></p> <p>(۱) انحراف، نابهنجاری (۲) نقص، اختلال</p> <p>Example: Given the aberrant nature of the data, we doubted the validity of the entire experiment.</p> <p>ما با توجه به ماهیت نابهنجار داده، صحت کل آزمایش را مورد تردید قرار دادیم.</p>	<p>not usual or normal.</p>	<p>نابهنجار، غیرعادی؛ استثنایی</p>
<p>■ 6) abet /ə'bet/ <i>vt</i> SYN: assist, aid, help, lend a hand OPP: prevent, dissuade</p> <p>Example: She was unwilling to abet him in the swindle he had planned.</p> <p>زن تمایلی به همدستی در حقه‌بازی که مردی طرح آن را ریخته بود، نداشت.</p>	<p>to help someone do something wrong or illegal.</p>	<p>شریک جرم (کسی) شدن، همدستی کردن با</p>
<p>■ 7) abhor /əb'hɔ: \$ əb'hɔ:r, æb-/ <i>vt</i> SYN: despise, hate, detest, abominate, loathe OPP: admire, like, cherish</p> <p>word family: abhorrence <i>n</i></p> <p>نفرت، بیزارگی</p> <p>abhorrent <i>adj</i></p> <p>(۱) نفرت‌انگیز، مشمئزکننده (۲) متنفر، مشمئز (۳) ضد، برخلاف</p> <p>Example: She abhorred all forms of bigotry.</p> <p>او از هر نوع تعصب متنفر بود.</p>	<p>regard with disgust and hatred.</p>	<p>متنفر بودن از، نفرت داشتن از</p>

<p>8) abject /'æbdʒekt/ <i>adj</i> SYN: wretched, degraded, lacking pride OPP: commendable, exalted</p> <p>word family: abject <i>adj</i></p> <p>(۲) [شخص] فرومایه، پست (3) ناشی از حقارت، خفت آور</p> <p>abjectly <i>adv</i> به طور رقت‌انگیزی، به طور اسفناکی</p> <p>in abject poverty / misery در فقر مطلق، در کمال بدبختی</p> <p>Example: On the streets of New York the homeless live in abject poverty, huddling in doorways to find shelter from the wind. اشخاص بی‌سرنه در کمال بدبختی در خیابان‌های نیویورک عمر خود را می‌گذرانند و در ورودی‌ها برای پناه گرفتن در برابر باد کز می‌کنند.</p>	<p>(of something bad) experienced or present to the maximum degree.</p>	<p>(۱) نکبت‌بار، رقت‌انگیز</p>
<p>9) abolish /ə'bdɒlɪʃ ə'ba:-/ <i>vt</i> SYN: put an end to, abrogate, annul, repeal, do away with, get rid of, scrap, end OPP: allow, permit, approve</p> <p>word family: abolition <i>n</i></p> <p>برچیدن، الغا، لغو</p> <p>Example: The president of the college refused to abolish the physical education requirement. رئیس دانشگاه حاضر به لغو تربیت بدنی نشد.</p>	<p>formally put an end to (a system, practice, or institution).</p>	<p>لغو کردن، برچیدن، موقوف کردن، برانداختن</p>
<p>10) abominable /ə'bɒmɪnəbəl/ <i>adj</i> SYN: 1) loathsome, detestable, hateful, odious, obnoxious, despicable 2) substandard, poor, inferior, second-rate, second-class OPP: attractive, honorable, delightful, pleasant</p> <p>word family: abominably <i>adv</i></p> <p>خیلی بد، زشت، وقیحانه</p> <p>abominate <i>vt</i> (1) متنفر شدن از، نفرت داشتن از (۲) بد آمدن از</p> <p>abomination <i>n</i> (۱) نفرت، انزجار، بیزارى (۲) مایهٔ نفرت، عمل شنیع</p> <p>Example: Mary liked John until she learned he was dating Susan; then she called him an abominable¹ young man, with abominable² taste in women. مری، جان را تا زمانی که پی به قرار گذاشتنش با سوزان نبرده بود دوست داشت؛ پس از مطلع شدنش او را جوانی نفرت‌انگیز^۱ گماشت که میل افتضاحی^۲ به زنان دارد.</p>	<p>1) extremely unpleasant; 2) very bad.</p>	<p>(۱) نفرت‌انگیز، مشمئزکننده (2) بد، مزخرف، افتضاح</p>
<p>11) aboriginal¹ /,æbə'ɹɪdʒɪnəl/ <i>adj</i> SYN: indigenous, native OPP: modern, new</p> <p>word family: aboriginal² <i>n, adj</i></p> <p><i>n</i> بومی استرالیا <i>adj</i> [مربوط به] بومیان استرالیا</p> <p>Aborigine <i>n</i> بومی استرالیا، بومی استرالیایی</p> <p>aborigines <i>n</i> بومیان</p> <p>Example:</p>	<p>inhabiting or existing in a land from the earliest times or from before the arrival of colonists; indigenous.</p>	<p>[انسان، حیوان و گیاه] بومی</p>

<p>Her studies of the primitive art forms of the aboriginal Indians were widely reported in the scientific journals.</p> <p>مطالعات او که راجع به انواع هنرهای بدوی سرخپوستان بومی بود به‌طور گسترده‌ای در مقالات علمی شرح داده شد.</p>		
<p>■ 12) abortive /ə'ɒ:tɪv \$ ə'ɒ:r- / <i>adj</i> SYN: failed, unsuccessful, non-successful, vain, thwarted, futile, useless OPP: fruitful, productive, profitable</p> <p>word family: abort <i>vi, vt</i></p> <p>۱) <i>vi</i> سقط کردن، بچه انداختن، کورتاژ کردن (۲) ناتمام ماندن، عقیم ماندن ۳) <i>vt</i> ناتمام گذاشتن (۴) (از پیشرفت بیماری) جلوگیری کردن، (۵) باطل کردن، لغو کردن abortion <i>n</i></p> <p>(۱) سقط (۲) سقط جنین، کورتاژ</p> <p>Example: Attacked by armed troops, the Chinese students had to abandon their abortive attempt to democratize Beijing peacefully.</p> <p>دانش‌آموزان چینی با حمله سربازان مسلح مجبور شدند از اقدام نافراجام و بدون جنگ و دعوای خود در برپا کردن حکومت مردمی در پکن دست بکشند.</p>	<p>failing to produce the intended result.</p>	<p>بی‌ثمر، بی‌حاصل، ناموفق، نافرجام</p>
<p>■ 13) abrade /ə'breɪd / <i>vt</i> SYN: wear away, wear down, wear, erode, scrape away, corrode OPP: make happy, please</p> <p>word family: abrade <i>vt</i></p> <p>(۲) (زمین‌شناسی) فرسودن abrasion <i>n</i></p> <p>(۱) خراشیدگی، ساییدگی، سایش (۲) (زمین‌شناسی) فرسایش</p> <p>Example: Because the sharp rocks had abraded the skin on her legs, she dabbed iodine on the scrapes and abrasions.</p> <p>از آنجا که سنگ‌نوک تیز پوست پای او را به خارش در آورده بود، او ید را آهسته بر روی خراشیدگی و ساییدگی‌ها مالید.</p>	<p>scrape or wear away by friction or erosion.</p>	<p>(۱) ساب زدن؛ (پوست) به خارش آوردن، به سوزش درآوردن</p>
<p>■ 14) abrasive /ə'breɪsɪv / <i>adj</i> SYN: 1) grinding, rubbing, polishing, coarse 2) caustic, galling, biting OPP: 2) agreeable, calm, kind, mild</p> <p>word family: abrasive <i>adj, n</i></p> <p>۳) <i>adj</i> سایا، ساینده ۴) <i>n</i> سمباده؛ ماده ساینده (۵) ماده صیقل‌دهنده abrasive paper <i>n</i> کاغذ سمباده، سمباده</p> <p>Example: Just as abrasive¹ cleaning powders can wear away a shiny finish, abrasive² remarks can wear away a listener's patience.</p> <p>همانطور که پودر شستشوی صیقل‌دهنده^۱ می‌تواند سطحی براق را فرسوده کند، اظهارات خشن^۲ نیز ممکن است صبر مخاطب را بساید.</p>	<p>1) (of a substance or material) capable of polishing or cleaning a hard surface by rubbing or grinding; 2) showing little concern for the feelings of others; harsh.</p>	<p>(۱) پاک‌کننده، صیقل‌دهنده (۲) خشن، ناهنجار، تند</p>

<p>■ 15) abridge /ə'brɪdʒ/ vt SYN: shorten, cut, cut down, cut short, curtail, truncate OPP: expand, extend, increase, lengthen</p> <p>word family: abridge vt (۲) کاستن، محدود کردن (۳) محروم کردن</p> <p>abridged adj تلخیص شده، خلاصه شده، کوتاه شده</p> <p>abridgement n تلخیص، خلاصه</p> <p>Example: Because the publishers felt the public wanted a shorter version of War and Peace, they proceeded to abridge the novel. از آنجا که انتشاراتی‌ها احساس نمودند عموم مردم به نسخه کوتاه‌تری از کتاب جنگ و صلح نیاز دارند، اقدام به خلاصه این رمان نمودند.</p>	<p>(often as adjective abridged) Shorten (a book, film, speech, etc.) without losing the sense.</p>	<p>(۱) تلخیص کردن، خلاصه کردن، کوتاه کردن</p>
<p>■ 16) abscond /əb'skɒnd/ vi SYN: run away, escape, bolt, clear out, flee, make off OPP: appear, arrive, come</p> <p>Example: The teller who absconded with the bonds went uncaptured until someone recognized him from his photograph on "America's Most Wanted." تحویله‌داری که با غل و زنجیر فرار کرده بود را نتوانستند گیر بیندازند تا اینکه فردی او را از روی عکسش در «برنامه تحت تعقیب‌ترین‌های آمریکا» شناخت.</p>	<p>leave hurriedly and secretly, typically to escape from custody or avoid arrest.</p>	<p>گریختن، در رفتن، فرار کردن</p>
<p>■ 17) absolute /'æbsəlu:t/ adj SYN: 1) complete, total, utter 2) definite, certain, positive, unconditional, unquestionable OPP: 1) incomplete, unfinished 2) indefinite, uncertain</p> <p>word family: absolute adj (3) (حاکم) مستبد، خودکامه (۴) کامل، تمام‌عیار (۵) بی‌قید و شرط</p> <p>absolutely¹ adv (1) مطلقاً (۲) بدون قید و شرط (۳) کاملاً، به کلی (۴) مسلماً، حتماً</p> <p>absolutely² intj البته، صددرصد، بله، چرا که نه</p> <p>absolutism n (۱) استبداد، خودکامگی (۲) حکومت استبدادی (۳) مطلق‌گرایی</p> <p>absolutist n, adj (۱) مطلق‌گرا (۲) مطلق‌گرایانه</p> <p>Example: Although the King of Siam was an absolute¹ monarch, he did not want to behead his unfaithful wife without absolute² evidence of her infidelity. اگرچه پادشاه سیام (تایلند) فرمانروایی مطلق^۱ بود، اما دلش نمی‌خواست بدون در اختیار داشتن شواهد مسلمی^۲ دال بر خیانت، سر از تن همسر عهدشکن خود جدا کند.</p>	<p>1) complete or total; 2) certain.</p>	<p>(1) مطلق، محض (۲) مسلم، قطعی</p>
<p>■ 18) absolve /əb'zɒlv \$ -ɑ:lɪv/ vt SYN: forgive, pardon, excuse, give amnesty to OPP: accuse, blame, condemn</p> <p>word family: absolve vt (۲) تبرئه کردن (۳) (از قید چیزی) آزاد کردن، از دوش (کسی) برداشتن</p> <p>absolution n بخشش، چشم‌پوشی</p> <p>Example: The father confessor absolved him of his sins. کشیش اعتراف‌شنو او را بابت گناهانش مورد آمرزش قرار داد.</p>	<p>pardon (an offense).</p>	<p>(۱) عفو کردن، بخشیدن، آمرزیدن</p>

<p>19) absorb /əb'sɔ:b, əb'zɔ:b \$ -ɔ:rb/ vt SYN: 1) incorporate, assimilate, integrate 2) soak up, suck up, draw in, draw up, take in ۳) preoccupy, engross, captivate OPP: 2) abstain, disperse, dissipate 3) cancel, ignore, let go, reject</p> <p>word family: absorbed <i>adj</i> مجنوب، غرق</p> <p>absorbency <i>n</i> جذب رطوبت</p> <p>absorbent <i>n</i> نم‌گیر، خشک‌کن</p> <p>absorbing <i>adj</i> جذاب، جالب، گیرا</p> <p>absorption <i>n</i> (۱) جذب (۲) شیفستگی، دلبستگی</p> <p>Example: During the nineteenth century, America absorbed¹ hordes of immigrants, turning them into productive citizens. Can Huggies diapers absorb² more liquid than Pampers can? This question does not absorb³ me; instead, it bores me. در طول قرن نوزدهم، آمریکا انبوهی از مهاجران را جذب کرد و آنها را به شهروندان فعال تبدیل نمود. آیا پوشک هاگیز مایع بیشتری را نسبت به (برند) پمپرز در خود فرو می‌برد؟ این سوال من سر ذوق نمی‌آورد؛ در عوض خسته‌ام می‌کند.</p>	<p>1) to become part of something larger; 2) suck or drink up; 3) to interest someone so much that; they do not pay attention to other things.</p>	<p>(۱) جذب کردن (۲) در خود فرو بردن، بلعیدن (۳) مجذوب کردن، جلب کردن</p>
<p>20) abstain /əb'steɪn/ vi SYN: refrain, desist, hold back, forbear, keep OPP: continue, do</p> <p>word family: abstain <i>vi</i> (۲) (از انجام کاری) خودداری کردن، امتناع کردن (3) رأی ممتنع دادن (۴) از دادن رأی خودداری کردن</p> <p>abstention <i>n</i> (۱) امتناع، خودداری (۲) رأی ممتنع</p> <p>Example: After considering the effect of alcohol on his athletic performance, he decided to abstain from drinking while he trained for the race. او پس از توجه به اثر الکل بر روی عملکرد ورزشی‌اش تصمیم گرفت در تمام مدتی که برای مسابقه آماده می‌شود از مصرف الکل پرهیز کند.</p>	<p>restrain oneself from doing or enjoying something.</p>	<p>(۱) پرهیز کردن، امتناع کردن</p>
<p>21) abstemious /əb'sti:mɪəs/ <i>adj</i> SYN: temperate, abstinent, austere, moderate, self-disciplined, self-denying OPP: gluttonous, hungry, greedy</p> <p>word family: abstemiousness <i>n</i> مرتاض‌منشی، اعتدال، میانه‌روی</p> <p>Example: Concerned whether her vegetarian son's abstemious diet provided him with sufficient protein, the worried mother pressed food on him. مادر که نگران این بود آیا رژیم گیاهی و کم‌خروج پسرش پروتئینی کافی را برایش فراهم می‌کند، به او فشار آورد تا غذا بخورد.</p>	<p>indulging only very moderately in something, especially food and drink.</p>	<p>(شخص) مرتاض‌منش، اعتدال‌گرا (خوراک، هزینه) باصرفه، کم‌خرج؛ (عادات) مرتاض‌منشانه</p>

<p>■ 22) abstinence /'æbstənəns/ n SYN: chastity, self-restraint, moderation OPP: drunkenness, indulgence, excess</p> <p>word family: abstinent <i>adj</i></p> <p>(۱) خویشتن‌داری، باتقوا، ریاضت‌پیشه (۲) ممسک</p> <p>Example: The doctor recommended total abstinence from salted foods. پزشک توصیهٔ پرهیز کامل از غذاهای نمک‌دار را کرد.</p>	<p>restraint from eating or drinking.</p>	<p>خویشتن‌داری، امساک، پرهیز</p>
<p>■ 23) abstract¹ /'æbstrækt/ <i>adj</i> SYN: theoretical, conceptual, notional, intellectual OPP: real</p> <p>word family: abstract¹ <i>adj</i></p> <p>(۲) نظری (۳) مطلق، آرمانی (۴) مبهم</p> <p>abstract² <i>n</i></p> <p>(۱) خلاصه، چکیده (۲) تابلوی آبستره، نقاشی انتزاعی</p> <p>abstract³ <i>vt</i></p> <p>(۱) جدا کردن (۲) خلاصه کردن، تلخیص کردن (۳) (خود را) کنار کشیدن</p> <p>abstracted <i>adj</i></p> <p>(۱) حواس‌پرت، بی‌حواس (۲) گیج، مات (۳) جداشده، مجزا (شده)</p> <p>abstractedly <i>adv</i></p> <p>گیج و مات</p> <p>abstraction <i>n</i></p> <p>(۱) تجزید، انتزاع (۲) (چیز) مجرد، امر انتزاعی (۳) حواس‌پرتی، گیجی (۴) جداسازی، تصفیه</p> <p>Example: To him, hunger was an abstract concept; he had never missed a meal. از نظر او گرسنگی مفهومی انتزاعی داشت؛ او هیچ‌وقت وعده‌ی غذایی را از دست نمی‌داد.</p>	<p>existing in thought or as an idea but not having a physical or concrete existence.</p>	<p>(۱) مجرد، انتزاعی</p>
<p>■ 24) abstruse /əb'stru:s, æb-/ <i>adj</i> SYN: obscure, arcane, esoteric, little known, recherché, rarefied, recondite, difficult OPP: clear, concrete, lucid, easy</p> <p>Example: Baffled by the abstruse philosophical texts assigned in class, Dave asked Lexy to explain Kant's <i>Critique of Pure Reason</i>. دیو که از متون تعیین‌شده فلسفی و پیچیده در کلاس گیج شده بود، از لکسی خواست تا برایش نقد عقل محض کانت را شرح دهد.</p>	<p>difficult to understand; obscure.</p>	<p>پیچیده، مشکل؛ مبهم</p>
<p>■ 25) abundant /ə'bʌndənt/ <i>adj</i> SYN: 1, 2) plentiful, copious, ample, profuse, rich, lavish OPP: scarce, depleted, insufficient</p> <p>word family: abundant <i>adj</i></p> <p>(۳) [ریاضیات] زائد</p> <p>abundance <i>n</i></p> <p>(۱) فراوانی، وفور (۲) وفور نعمت</p> <p>abundantly <i>adv</i></p> <p>(۱) به وفور، فراوان (۲) آشکارا، به وضوح (۳) کاملاً، بسیار</p>	<p>1) existing or available in large quantities; 2) possessing riches or resources.</p>	<p>(۱) فراوان، بسیار (۲) پر، سرشار، مملو، غنی</p>
<p>Example: At his immigration interview, Ivan listed his abundant¹ reasons for coming to America: the hope of religious freedom, the prospect of employment, the promise of a more abundant¹ life. ایوان در مصاحبه مهاجرتی خود دلایل بسیار^۱ خود را برای آمدن به آمریکا لیست کرد: امید به آزادی مذهبی، امید به استخدام شدن و امید به بهره‌مندی از زندگی مرفه‌تر^۲.</p>		

<p>■ 26) abusive /ə'bi:ʊ:siv/ <i>adj</i> SYN: cruel, brutal, savage, inhuman, barbaric OPP: kind, respectful</p> <p>word family: abuse¹ <i>n</i> (۱) سوء استفاده (۲) بد رفتاری، خشونت (۳) سنت غلط، بی عدالتی (۴) فحش، ناسزا (۵) [الکل و دارو] سوء مصرف (۶) استفاده غیر مجاز (۷) تجاوز (جنسی)</p> <p>abuse² <i>vt</i> (۱) سوء استفاده کردن (۲) از (۳) بد رفتاری کردن (با ۳) کار زیاد کشیدن از (۴) فحش دادن به، ناسزا گفتن (۵) در مصرف (چیزی) افراط کردن (۶) (در چیزی) استفاده غیر مجاز کردن (۷) (به کسی) تجاوز کردن</p> <p>abuser <i>n</i> (۱) آدم بد رفتار، آدم بد زبان، آدم فحاش؛ سوء استفاده کننده (۲) (آدم) متجاوز</p> <p>Example: An abusive parent damages a child both mentally and physically. والدین بد زبان هم از لحاظ ذهنی و هم جسمی به بچه صدمه می زنند.</p>	using cruel words or physical violence.	(شخص) بد زبان، فحاش؛ (سخن) توهین آمیز
<p>■ 27) abysmal /ə'bizm(ə)/ <i>adj</i> SYN: very bad, dreadful, awful, terrible, frightful, atrocious OPP: infinite, low</p> <p>word family: abysmal <i>adj</i> (۲) افتضاح، مفتضحانه</p> <p>abysmal ignorance جهل مرکب</p> <p>abysmally <i>adv</i> به طور خیلی بدی، به طور افتضاحی، مفتضحانه</p> <p>Example: His arrogance is exceeded only by his abysmal ignorance. نادانی، تنها عامل افزایش جهل مرکبش است.</p>	very bad or of bad quality.	(۱) فوق العاده بد، وحشتناک
<p>■ 28) abyss /ə'bis/ <i>n</i> SYN: chasm, gorge, ravine, canyon, fissure, rift</p> <p>word family: abyss <i>n</i> (۲) مهلکه (۳) شکاف، اختلاف (۴) پرتگاه (۵) ژرفنا، ژرفا، عمق (۶) هاویه (۷) بی کرانی، بی انتهایی</p> <p>Example: Darth Vader seized the evil emperor and hurled him down into the abyss. دارت وادر امپراتور بد ذات را به چنگ انداخت و او را به مغاک انداخت.</p>	a deep or seemingly bottomless chasm.	(۱) ورطه، مغاک
<p>■ 29) academic /akə'demik/ <i>adj</i> SYN: 1) educational, scholastic, instructional, pedagogical 2) theoretical, conceptual, notional, philosophical</p> <p>word family: academic <i>adj</i> (۳) دانشگاهی (۴) علمی</p> <p>academia <i>n</i> (۱) دانشگاهیان (۲) محافل دانشگاهی</p> <p>academically <i>adv</i> از نظر علمی، از نظر دانشگاهی</p> <p>academy <i>n</i> (۱) فرهنگستان، آکادمی (۲) مدرسه، مدرسه عالی</p> <p>Example: When Sharon applied for the faculty position, the department head inquired about her academic¹ qualifications. Seismologists' studies about earthquakes are not of purely academic² interest, for seismology is the major tool for assessing the danger of potential earthquakes. هنگامی که شارون درخواست پُست هیئت علمی نمود، مدیر گروه از او راجع به مدرک تحصیلی^۱ اش پرسید. اهمیت مطالعات زلزله نگاران راجع به زلزله صرفاً جنبه نظری^۲ ندارد، زیرا زلزله نگاری ابزاری برای ارزیابی خطر احتمالی زلزله می باشد.</p>	1) related to education; 2) not practical or directly useful.	(۱) آموزشی، تحصیلی (۲) نظری

<p>■ 30) accede /ək'si:d/ vt SYN: agree to, consent to, accept, assent to, acquiesce in OPP: decline, deny, disagree</p> <p>word family: accede to</p> <p>(۲) به (مقامی) دست یافتن، به (مقامی) رسیدن، وارث (مقامی) شدن (۳) عضو (پیمانی) شدن</p> <p>Example: If I accede to this demand for blackmail, I am afraid that I will be the victim of future demands. اگر به این درخواست حق‌السکوت تن در دهم، ترسم از اینم است که قربانی درخواست‌های آینده شوم.</p>	<p>(accede to sth) agree to a demand, request, or treaty.</p>	<p>(۱) موافقت کردن با، تن در دادن به، تسلیم شدن به / در برابر</p>
<p>■ 31) accelerate /ək'seləreit/ vi SYN: hasten, expedite, precipitate OPP: block, cease, halt, hinder</p> <p>word family: accelerate vt, vi</p> <p>(۲) افزایش یافتن، بالا رفتن (۳) vt سرعت بخشیدن به، تندتر کردن، تشدید کردن (۴) تندتر رفتن (۵) جلو انداختن</p> <p>acceleration n شتاب</p> <p>accelerator n (۱) شتاب‌دهنده، شتابگر (۲) پدال گاز، گاز</p> <p>Example: In our science class, we learn how falling bodies accelerate. ما در کلاس علوم سرعت گرفتن اجسام در حال سقوط را را می‌گیریم.</p>	<p>if a process accelerates or if something accelerates it, it happens faster than usual or sooner than you expect.</p>	<p>(۱) سرعت گرفتن، تندتر شدن، شدت یافتن</p>
<p>■ 32) accentuate /ək'sentʃueit/ vt SYN: focus attention on, bring attention to, call attention to, draw attention to OPP: divert attention</p> <p>word family: accentuate vt</p> <p>(۲) تشدید کردن (۳) برجسته ساختن، مشخص تر کردن</p> <p>accentuation n (۱) تأکید (۲) تشدید</p> <p>Example: If you accentuate the positive and eliminate the negative, you may wind up with an overoptimistic view of the world. اگر ویژگی‌های مثبت را مورد تأکید قرار داده و نکات منفی را حذف کنی، ممکن است کارت به نگرشی خوش‌بینانه از دنیا بکشد.</p>	<p>make more noticeable or prominent.</p>	<p>(۱) تأکید کردن بر، مورد تأکید قرار دادن</p>
<p>■ 33) accessible /ək'sesəbəl/ adj SYN: reachable, attainable, approachable OPP: inaccessible</p> <p>word family: accessible adj</p> <p>(۲) (کتاب، اثر هنری و غیره) قابل فهم (۳) تأثیرپذیر، نفوذپذیر</p> <p>access¹ n (۱) راه (رسیدن)، ورود (۲) دسترسی (۳) دستیابی</p> <p>access² vt دست یافتن به</p> <p>accessibility n (۱) قابلیت دسترسی (۲) قابلیت فهم</p> <p>Example: We asked our guide whether the ruins were accessible on foot. ما از راهنمایمان پرسیدیم که آیا بقایای پای پیاده در دسترس اند یا نه.</p>	<p>(of a place) able to be reached or entered.</p>	<p>(۱) در دسترس، دست‌یافتنی</p>